

* سانسور در لغت؟
* پشیمک آباد
* مصاحبه با نوید کلهرودی



به نام خالق لبخند

امام صادق علیه السلام:

لَا يَرَى أَحَدُكُمْ إِذَا تَخَلَّ عَلَى مُومِنِي
سُرُورًا أَنَّهُ عَلَيْهِ أَدْخَلَهُ فَقَطَّ بَلَّ وَ اللَّهِ
عَلَيْنَا، بَلَّ وَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ وَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

هیچ یک از شما فکر نکند که اگر
مومنی را شاد کرد فقط او را شادمان
ساخته، بلکه به خدا قسم ما را شاد
کرده، بلکه به خدا قسم رسول خدا را
شاد کرده است.

صاحب امتیاز، مدیر مسئول، سردبیر:

سمن زیدآبادی

کارشناس ممتزم نشریات:

سرکارخانم گنجعلی

ویراستار:

هانیه عباسی

کاریکاتور:

زهرا آل بویه - نفیسه اسداللهی - مهناز مرادی

تمریریه:

فاطمه امینی - سارا دلدار - سمن زیدآبادی - زهرا

سالاری - نگار شمسی - مریم علی یاری - مهسا

غفاری - علی حاج رضایی - علیرضا جلالی -

صفحه آرا:

سمن زیدآبادی

زیر نظر خانہ نشریات دانشگاه فوارزمی

فهرست

لغت نامه ۴

مصائب نامه دانشجویی ۶

پیشمک آباد ۸

مصاحبه ۱۰

خاطرات یک کپل ۱۵

سفر به صدا و سیما ۱۶

حکیمانه ۱۸

سردپیر می‌گه

سلام!

غلاف همیشه می‌توانم کم صحبت کنم و این نوید رو بهتون بدم که روند سالی یک بار چاپ در سال سوم انتشار نشریه ادامه خواهد داشت. اصلا چه معنی داره به دوره‌ی انتشار توجه بشه؟ اصلا چه معنی داره شما ماهی یکبار بنفندید؟

جدا از شوقی به دلیل ایام سوگواری چاپ هم متوقف شده بود و باز با شماره دهم و با نهایت افتخار در خدمت شما هستیم.

این شماره راجع به سانسور صحبت شده. دوستانی که قبلا هم پیگیر ما بودن در جریان هستند شماره‌ی اے با عنوان آزادی بیان هم داشتیم اما اهمیت آزادی انقدر زیاد هست که از جنبه‌های مختلف بررسی بشه و چه بسا با زبان طنز بشه مسائلی رو گفت که با زبان عادی نشه.

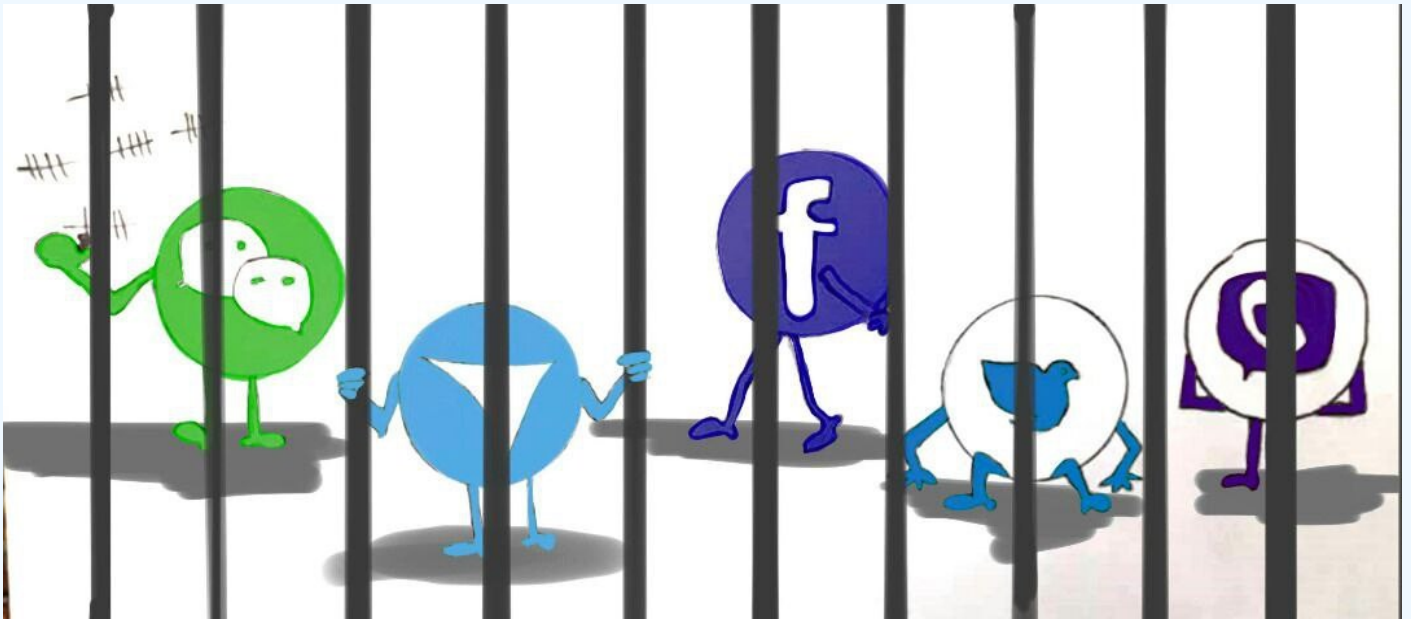
در نهایت در سال سوم و سال آفر انتشار نشریه‌ی طنز اتاق ۲۷ به موضوع سانسور پرداختیم و از شما دعوت میکنیم وقت گرانمایتون رو کمی به ما اختصاص بدید.

این شماره با قلم زنی چند نویسنده جدید حال و هوای تازه‌تری پیدا کرده و با یک مصاحبه‌ی جالب با جناب آقای کلهرودی معروف پیدمان نشریه رو جذاب‌تر کردیم.

پیشاپیش ممنون از توجه شما

شاد باشید و باقی رو شاد کنید.

لفت نامه



Censorship سانسور:

تلفظش انقدر خوشگل و گوگوله که آدم باورش همیشه اسم به این قشنگی و محجوبی انقدر بدخواه داشته باشه. در واقع به پروسه تشخیص و تأیید و حذف هر چیزی گفته میشه که بخواد روی فرهنگ، ذهن و هویت تأثیر منفی بذاره، اهل ادب اینجوری فرمودن که یه جور اصلاح کردنه، در واقع سانسور یک نوع سوهان یا سمبادس که کار شما رو بهتر می‌کنه. خوشبختانه این سانسور جان، خوب جای خودشو همه جا باز کرده و هر جایی رو که ببینی یه کمی از هنرنمایی‌هاش می‌تونید ببینید.

می‌گن اولین باری که ایشون در عرصه دیده شدن، به زمان روم باستان برمی‌گرده، اینجوری که من شنیدم انگار یه جایی از کتاب افلاطون توی بخش تمثیل غارش یک زندانی سفید پوست اول به زندانی سفید پوست سلام میکنه، موقع چاپ کتاب این بنده خدا تشخیص دادن که حرکت نژاد پرستانه بوده کل مطالب داخل غار و زندانیا رو حذف کردن! حتی یه سری شایعاتی شنیدم راجب تابلوی لبخند ژکوند که تحلیل و تفسیرهای این اثر خود داوینچی رو هم متعجب کرده، به نظر من که توی لبخند حاج خانم مونالیزا یه زود عکسو بکش برم غدام رو گازه که بیشتر نیست...

متاسفانه تفسیرها و نقدهایی که بعد سانسور کتاب‌ها و اثرات میشه (که صد البته بهتره و عالی‌تره) خیلی متفاوت‌تر و جدید تره نسبت به اون چیزی که نویسنده گرامی نوشته (چه اشکالی داره خیلی هم خوبه! مگه بده! والا! کتابتونو که چاپ می‌کنن توقع ندارید یه خورده سلیقه اونام قاطی بشه؟) البته یه سری سانسورهای رسانه‌ای هم هست که خوب بهتره واردش نشیم که البته می‌شه با قرار دادن یک شی مثل گلدون، یا رنگ کردن، فیلم رو از حالت انحرافی و ضد فرهنگی خودش خارج کرد. البته سانسورها گاهی به قرار دادنش و

تبدیل به برج بشه، اصلاً چه معنی داره وقتی دوتا جوون سرپناه برای زندگی ندارن ما جنگل و درخت داشته باشیم!

Someone who censors

سانسورچی:

درواقع درگیری‌هایی داشتم با گوگل ترجمه در مورد کلمه سانسو چی هر سری با تعجب جوابمو داد: چی می گی داداش متوجه نمی شم چی می گی؟! خلاصه در مورد کلمه سانسورچی در واقع به فرد یا افراد دلسوز و مهربانی اطلاق میشه که بنا به خیلی از دلایل تشخیص به حذف مطالب و قسمت‌ها می‌دن...

البته این عزیزان سن

—————

ن

و

ای وای ببخشید مثل اینکه عزیزان زحمت کشیدن اون قسمت رو سانسور کردن!

(فقط و فقط برای صلاح خودتون) حتی شده یه سری سانسورها خیلی خاص و کوچولون انقدر کوچولو که با یه غلط گیر میشه، البته منظورم فیش حقوقی و ماشین زیر پای دولتمردای کشور بغلیه که باهاش قهریما، که خوب ما باهاشون کاری نداریم. توی همون کشور بغلیه آدما رو هم سانسور می‌کنن، یعنی کسانی که شکل اونا نیستن از لحاظ لباس و تیپ از بقیه ادمای اون شهر سانسور میکنن، ولی خب یکم سانسورچی‌های اینجور آدما متفاوت و خاصن خیلی مهربونن، میان کنارت می‌شینن یه لبخند می‌زنن و همونجوری که دارن با عشق نازت می‌کنن می‌کن عزیزم این چه وضع لباس پوشیدنه برو عوضش کن گلم مگه نمی‌بینی با کشور ما تداخل داره! گلم مگه نمی‌بینی با کشور ما تداخل داره! اگه بچه خوبی باشید که عرق شرم بر جبینتون می‌شینه و متحول می‌شید و گرنه همونجوری مهربون شما رو می‌برن پیش خودشون و بیشتر باهاتون حرف می‌زنن. بعضی افرادم معتقد هستن که بسیاری از فضاهای سبز باید سانسور و رنگ آمیزی اکتفا نمی‌کنن و یه کوچولو از اون قسمت بد (بازم ذکر می‌کنم قسمت بدی که ممکنه ما با دیدن اون قسمت‌ها فرهنگ، ذهنیت و ملیت رو با چاقوی پنیرخوری خدشه‌دار کنیم) زحمت می‌کشن و حذف می‌کنن. البته بگم اون قسمتی که سانسور شدن احتمالاً کارگردان حواسش نبوده دستش خورده فیلم گرفته، باید کارگردانا حواسشونو جمع کنن داخل این قسمتی که قراره سانسور بشه اتفاقات و قسمت‌های اصلی رو نذارن! به همین سوی گوشیتون قسم دیدم بازیگرا و کارگردانایی که حواسشون نبوده قسمت اصلی رو توی قسمت سانسور قرار دادن، سانسورچی‌های عزیز هم بنا به وظیفه حیاتی‌شون حذف کردن، حالا هی کارگردان بیچاره بغص کرده گفته ببخشید حواسم نبود به جای ۴۰ دقیقه سانسور ۲۰ دقیقه کنید اما سانسورچی‌های عزیز قبول نکردن. می‌خوام بگم انقدر این عزیزان مقید هستن تا جایی که نصف قسمتی تصاویر حیوانات رو در رسانه حذف میکنن

سلام بچه‌ها!

من خداوکیلی حال ندارم دوساعت داستان بگم و از آب و هوا شروع کنم و بعد به جنگای منطقه‌ای پردازم و بعدترش به ترامپ و سیاست‌هایش بدویبراه بگم و از خیانت‌هایش به شریکای متعدد زندگیش براتون نطق کنم! برای همین از بسم الله می‌ریم سر اصل مطلب. اصل مطلبمون هم **سانسور** هست و اصلاً اگر زندگی ما تو این کشور با سانسور عجین نشده باشه خون پاک آریایی تو وجودمون نمی‌جوشه!

بذار از اینجا شروع کنم، مدت خیلی زیادی بود که تلویزیون نگاه نمی‌کردم (انقدر از تلویزیون فاصله گرفتم که نمیدونم کار با ست تاپ باکس چطوره! به ولای علی اگر دروغ بگم.) یه روز خیلی اتفاقی دیدم که خبر ساعت ۱۴ شروع شده و نشستم پای تلویزیون تا ببینم چی چی میگه اصلاً؟

خیلی عجیب بود! جدی میگم برام غافلگیرکننده بود. برخلاف اون چیزی که تصور می‌کردم از اوضاع جامعه و خودم لمسش می‌کردم و حتی تو شبکه‌های اجتماعی هم خیلی راحت می‌شد دید، مردم تو تلویزیون از وضعیت مملکت کاملاً راضی بودن. از زندگی خوشایند و ارزونی فراوان و رفاه بی‌حد و حسابشون شادمانه حرف می‌زدن. مشکل اساسی کشور ما این بود که اوضاع کشور فرانسه انقدر داغون شده که کارمندای خطوط ریلی‌شون اعتصاب کردن و از یه طرف دیگه از افتضاحی که فیسبوک به بار آورده بود و اطلاعات شخصی کاربراشو فروخته بود می‌گفت که وای وای بینین این شبکه‌های ارتباطی چقد آخه! و اگه بچه‌های خوبی هستین اینستاگرام و فیسبوک رو تف کنین بیرون چون براتون ضرر داره! به جاش بیان برنامه‌های اجتماعی وطنی رو دانلود کنین چون خیلی امن تره، فقط

اطلاعاتتون دست بچه‌های خودمونه (همین خودش یه تهدید خیلی اساسی می‌تونه باشه!)

ما چقدر خوشبختیم دغدغه اصلی صداوسیمامون زجر کشیدن مردم تو غرب هست و گرنه که ما خودمون هیچ که معنیشو نمیدونیم چه برسه به «اختلالات» مشکلی نداریم. طرز نوشتنش! زندانی سیاسی هم که نداریم. خبرنگارمون هم با آزادی کامل از اوضاع سیاسی و اجتماعی و... خبر تهیه می‌کنن. مردم بیچارمون هم که اصلاً تو قرض‌الحسنه‌های ورشکسته سرمایه‌گذاری نکردن. بازنشسته‌هامون هم که از انواع بیمه‌های تکمیلی و درمانی رایگان دارن استفاده می‌کنن و اصلاً فشار اقتصادی روشون نیاد که برن مسافرکشی کنن چون به هر حال قوانین کشوری خیلی حواسش به این بندگان خدا جمع هست (اصلاً غربی‌ها بعد از پنجاه سالگی میرن مسافرکشی!) دریاچه ارومیه هم که سالمه سالم هست. هامون که همین‌جوری آب توش می‌ریزه دیگه موندیم این همه آب رو کجا جمع کنیم! مردم جنوب هم که نفس‌هاشون به شماره نیافتاده اصلاً دلار هم که رسیده به ششصدوپنجاه تومن و هی داره میاد پایین‌تر قیمتش. بودجه مملکتمون رو هم بابت جنگ‌های نیابتی و منطقه‌ای اصلاً خرج نمی‌کنیم. دقت کردین جدیداً پاسپورتمون چقدر با ارزش شده؟ دانشجویهامون هم اصلاً اعتراضی به اوضاع ندارن و تو چند

از روز مصاحبه‌ی کاری که کلی برایش زحمت کشیدی! وقتی می‌بینی مطالبات به طور کتبی و رسمی داره چاپ میشه با خودت میگی خب چاپ این مطلب زیر نظر دانشگاه هست، دانشگاه هم که زیر نظر وزارت علوم هست پس ترسی نیست، اما واقعاً اینا دلایل منطقی نیست برای اینکه تو حاشیه‌ی امن قرار بگیری.

امیدوارم روزی برسه که اوضاع پولی‌مون بهتر باشه، شغل خوب داشته باشیم، بیمه‌های تکمیلی بهتری داشته باشیم، به بازنشسته‌ها بیشتر اهمیت بدیم، طبیعت کشورمون سالم‌تر از امروز باشه، بتونیم موسیقی سنتی رو در هر جای این کشور بشنویم و هنرمندا پیش چشمون خوار و زبون نشن، پزشکی باوجدان‌تری داشته باشیم، تجاوز و کودک‌آزاری به حداقل برسه، نمیگم متناسب با استاندارد جهانی رفاه باشه، اما از امروزمون وضعیت بهتری داشته باشیم...

و با فردوسی جان و روح تمام کنیم:

همه یکدلانند و یزدان شناس

به نیکی ندارند از بد هراس

دربغ است ایران که ویران شود

کناه پلنگان و شیران شود

فدای موافق و مخالف نوشته هامم، موفق باشید!

ماه گذشته اصلاً اعتراضی نکردن و اصلاً تو زندان ننداختنشون (اصلاً اون‌هایی که اعتراض دارن ایرانی نیستن اونا همه دارن از یه جایی کنترل می‌شن و گرنه ایرانی که نباید بریزه تو خیابون و اعتراض کنه. ایرانی حتی وقتی خونس از بدبختی و بی‌پولی به جوش اومد باید بشینه تو خونه‌ی گرم و راحتش و با روابط عمومی سازمان صدا و سیما تهران: ۱۶۲ شهرستان‌ها: ۲۱۲۷۸۱ - تماس حاصل نماید و مشکل خودش رو مطرح کنه تا فرجی حاصل بشه. لطفاً این خطوط رو هم الکی اشغال نفرمایید تا سریع‌تر به مردم رسیدگی بشه و راحت‌تر بشه از اوضاع مردم گزارش تهیه کنن و مشکلات رو مطرح کنن.) به علاوه ما ملت فهیم ایران از تمامی عوامل گشت ارشادی نهایت سپاس رو داریم که به بزرگترین مشکل کشورمون به خوبی رسیدگی میکنن! و نمیدارن آب تو دلمون تکون بخوره و از نشر گناه دارن جلوگیری می‌کنن، ولی بیشتر از اون دسته گشت ارشادی‌هایی سپاس‌گزاریم که دست بزنشون خیلی خوب و قوی هست ماشاءالله! خدا حفظشون کنه این شیر زنای پاک آریایی رو الحق و الانصاف که فقط تقدیر و تشکر کم هست برای این‌ها. دست این خانومای گشت ارشاد رو باید تو آب طلا بگیریم بعدشم تو قاب طلا بذاریمش. (خدا و پیغمبرش از شما خیلی خشنود هستن که انقدر منطقی و صحیح اسلام رو نشر می‌دین. جاتون وسط بهشته خداوکیلی! مرسی که اسباب امنیت و آرامش ما رو فراهم می‌کنین. اصلی‌ترین مشکل ما همینه و گرنه گور بابای گرونی، اختلاس و کلاهبرداری‌ها) منم چون معتقدم که تو کشورمون آزادی بیان موج می‌زنه این حرفا رو گفتم و گرنه که همیشه هر حرفی رو تو هر کشوری زد. اصلاً هم نمی‌ترسم که اگه یه روزی تو مصاحبه‌های استخدامی دولت رفتم بهم گیر بدن که این چرت و پرتا چیه نوشتی تو مجله؟! چون اصلاً گیر نمیدن که! اصلاً هم پارتی‌بازی نمی‌کنن! (پارتی یعنی چی؟) در نهایت اجازه بدین که طبق مصائب‌نامه‌های گذشته کمی جدی صحبت کنیم! اینکه تو نشریات دانشجویی به صورت افتخاری مطلبی رو بنویسی به اشتیاق فراوانی احتیاج داره، اما وای به حال روزی که بخاطر نوشتن چند خط اعتراض مورد بازخواست قرار بگیری. امیدوارم متوجه باشید هرچقدر هم که در این راه آزادی داشته باشیم باز هم ترس از آینده وجود داره. ترس

پشمک آباد

به استخدام خود درآورده بود تا در رسیدگی به امور به وی کمک کنند، از دفتردار و حسابدار گرفته تا سرباز و نگهبان، از نوکر و کلفت و آشپز گرفته تا مشاور و مباشر و... با این که کدخدا به توسعه زیرساخت‌های پشمک آباد و پیشرفت آن علاقه نشان می‌داد، اما خیلی به برنامه‌ها و طرح‌ها و ایده‌های جوانان

و نخبگان مکتب رفته پشمک آباد بها و میدان نمی‌داد. البته دهات و روستاهای دیگری در جوار پشمک آباد وجود داشت مثل: زرشکستان، گوسفندآباد و... که آن‌ها هم هرکدام محصولات خاص خود را داشتند و مثل پشمک آباد از طریق صادرات محصول خود مثل زرشک و شیر و... کسب درآمد می‌کردند.

روزی روزنامه‌نگار جوانی به نام سمک در مقاله‌ای در روزنامه پشمک آباد نیوز به انتقاد از رویه موجود پرداخت و ایده‌هایی را مطرح نمود که بسیار جنجال آفرید. در آن مقاله او ضمن انتقاد از صادرات تک محصولی پشمک به شیوه سنتی و بدون نوآوری و خلاقیت،

روزی روزگاری پشت کوه‌های بلند دهاتی بود به نام پشمک آباد؛ علت این نامگذاری هم وجود منابع سرشار و خدادادی پشمک در آنجا بود، تا جایی که مردم پشمک آباد از طریق صادرات پشمک به دهات و روستاهای دیگر کسب درآمد می‌کردند. پشمک آباد کدخدای پیری داشت که با وجود اینکه سنی از او گذشته بود و بیماری‌های پیری بر او چیره شده بود، با این حال تصمیم گیرنده نهایی در امور مهم پشمک آباد بود و به همین دلیل از سهمیه پشمک ویژه‌ای برخوردار بود. چون کدخدا به علت کهولت سن توانایی انجام امورات روزمره خود را نداشت افراد زیادی را

معتقد بود که ما علاوه بر نیاز داشتن به تنوع در صادرات پشمک، باید شیوه تولید محصولات جدید نظیر پشمک خامه‌ای و سمنو را هم یاد بگیریم و با تنوع در محصولات صادراتی، بازار کالاهای متنوع را هم تجربه کنیم و از طریق آزمون و خطا با تولیدات متنوع، اقتصادمان را از صادرات تک محصولی پشمک برهانیم. با رسیدن اخبار این مقاله و بازتاب آن در میان اهالی به کدخدای پشمک آباد، ولتاژ باتری قلب کدخدا بالا و پایین شد و پس از یک حمله قلبی خفیف و احیا در مریض‌خانه پشمک آباد، بانگ برآورد که:

زنهار! زنهار! از نفوذ شهری‌ها! اهالی پشمک آباد آگاه باشید که آن‌ها می‌خواهند با این تبلیغات کذب

مقاله و حرف‌های سمنک را چاپ می‌کردند، قبل از آنکه روزنامه به دست مردم برسد توسط واحد آباژور پشمک‌آباد پوشانده می‌شد و به این ترتیب هم کسی از اهالی پشمک‌آباد متوجه آن مطالب نمی‌شد و هم مهم‌تر اینکه ولتاژ قلب کدخدا بالا و پایین نمی‌شد! سال‌ها به این روال گذشت... زرشکستان علاوه بر صادرات زرشک، با جذب سرمایه گذار شهری و همکاری با یک شرکت بی‌نام و نشان به نام نوتلا توانسته بود شکلاتی به نام نوتلا زرشک را به یک برند تبدیل کند. گوسفندآباد با احداث کارخانه‌های بزرگ و به‌روز لبنیات توانسته بود علاوه بر صادرات شیر هم اکنون ماست، دوغ، کره، پنیر و خامه هم صادر کند. در پشمک‌آباد اما به علت پایین آمدن میزان تقاضا برای خرید پشمک قدیمی آن و کاهش صادرات پشمک، مجبور شده بودند تعداد نگهبانان و تعداد کارکنان واحد آباژور را چند برابر کنند. _____ان/

(سروچمان - اردیبهشت ۹۷)

سعی در نفوذ و رخنه در میان پشمک‌آباد داشته باشند. بدانید و آگاه و برحذر باشید که فریب این تبلیغات را نخورید. صادرات هر پشمک ما خاری ست در چشم آن‌ها و با این تبلیغات در تلاش اند در اقتصاد و پیشرفت و توسعه ما اختلال ایجاد کنند و اقتصاد مستقل و پویای ما را به خود وابسته کنند. با آرام شدن اوضاع پشمک‌آباد و برگشت به شرایط قبل، سمنک به جرم تشویش اذهان عمومی و فریب جوانان مکتب رفته و تبلیغ در جهت اهداف دشمنان پشمک‌آباد و اقدام علیه امنیت پشمک‌آباد، زندانی و ممنوع‌الپشمک شد.

اما برای جلوگیری از تکرار این جنجال‌ها کدخدا به چاره‌جویی و رایزنی با هم‌نشینانش پرداخت؛ رئیس نگهبانان به کدخدا پیشنهاد داد که سربازانش به صورت ناشناس از دیوار ساختمان روزنامه پشمک‌آباد نیوز بالا بروند و آن را فتح کنند، اما یکی از مشاوران کدخدا پیشنهاد داد که به جای استفاده از خشونت، کارگروهی تشکیل شود که از این به بعد روزنامه را قبل از پخش عمومی مطالعه و مطالب شبیه مقاله سمنک را با چسباندن تصویر یک آباژور روی آن پوشانند تا مردم پشمک‌آباد دیگر فریب تبلیغات دشمنان پشمک‌آباد را نخورده و در دام نفوذ آنان نیافتند. پس از آن دوستان و همفکران سمنک هر مطلب و انتقاد و پیشنهاد و ایده و طرح و برنامه‌ای که شبیه

سری دوم مصاحبه های
 نشریه اتاق ۲۰۰ این سری
 به سراغ یکی از پوره های
 ماندگار دانشگاه رخت!

شما مصاحبه با نوید

کلهرودی را در دو

بفش فواید فواید



سلام. خودتون رو معرفی کنید!

-بیژن مرتضوی

خوبه! متولد چه سالی و کجا؟

-سال ۱۹۹۵، تگزاس

(نام برده را با تهدید به اینکه تک تک حرفهایش بدون سانسور چاپ خواهد شد از استخر نمک در آورده و در کت و شلوار مشکی براقش نشانده) چی شد که سر از خوارزمی در آوردید؟

-من نوید کله‌رودی هستم بعضی‌ها سیدشو می‌گن بعضی‌ها نمی‌گن چون فکر میکنند واقعی نیست و به فامیلیم نمی‌خوره. متولد ۲۱ بهمن سال ۱۳۷۴ هستم صادره از تهران ولی همیشه ورامین زندگی کردم. خوارزمی هم خب اینکه کنکور شرکت کردم و جز علوم سیاسی چیزی نذدم و الویت چهارم خوارزمی بود و قبول شدم. از قبل هم البته خوارزمی و استادهاش و بعضی از بچه‌های فعالش رو میشناختم چون اون موقع‌ها که فیس بوک خیلی مد بود توی چندتا از گروه‌هاش با بچه‌های خوارزمی دوست بودم.

اگه به عقب برگردی باز هم خوارزمی انتخاب میکنی؟

-حتما این کار رو میکنم چون خوارزمی رو دوست داشتم و اینکه چون روی باقی دانشگاه‌ها

حداقل در باره‌ی رشته‌ی خودم شناخت دارم خیلی فرقی قائل نیستم یعنی تو هر دانشگاهی نهایتا یک یا دو استاد خوب هست و من و مجموعه‌ای که باهم دیگه در طول این چندسال کار کردیم اتفاقا خیلی درباره‌ی این صحبت کردیم و به هیچ عنوان از انتخاب خوارزمی پشیمون نیستیم. خیلی دوستش داریم و هر دفعه که به عقب برگردم حتما خوارزمی رو انتخاب میکنم به دلایل مختلف.

خوارزمی رو دوست داشتی، خوارزمی هم شما رو دوست داشت؟

-من فکر کنم بستگی به عملکرد خودمون داره. من این چندسال رو چند سال موفق‌تر میدونم و چیزی که برام مهمه بچه‌ها و دانشجویها در درجه اول بودند و بعد اساتید و کارمندهای دانشگاه. فکر کنم ما باهم رابطه‌ی خوبی داشتیم. من توی این چندسال تقریبا هرکاری که دلم می‌خواست رو در خوارزمی کردم!!!! و عمومش هم به خاطر همراهی بچه‌ها بود. البته

می‌دونم که همزمان که خیلی از بچه‌ها لطف دارند خیلی از بچه‌ها هم چشم دیدن ندارند و

دلیلش هم نمی‌دونم و دوست دارم که بدونم و رو در رو بهم بگن ولی من فکر کنم که آره این یه رابطه‌ی دو طرفه بود و اگر هم نبود باز هم فرقی نداشت چون آدم باید اونقدر تلاش کنه تا اون کاری که می‌خواد رو انجام بده حتی اینکه اگر همه هم با من در خوارزمی مخالف بودن یا باشند اگر من خودم صلاح بدونم که کاری رو انجام بدم اون کار رو انجام میدم و اصلا واکنش کسی برام مهم نیست.

بله کاملا متوجه رابطه‌ها تون شدیم! لطفا هرکدام از اشخاصی که نام می‌برم رو در یک کلمه توصیف کنید. ممد مورفی؟ -پر تلاش و... چی بگم آخه...همون پرتلاش ولش کن...چیزای دیگه رو ولش کن!

پویا مظلومی؟

-مخالف سر سخت من اما با نیت خوب!

محمد علی جباریان؟

-رفیق صاف و زلال که به فکر بچه‌ها در دانشگاه بدون هیچ چشم داشتی و خیلی هم زحمت کش

(دقایق طولانی به روبه رو خیره میشود و لیخند شیطانی اش تا بنا گوش کش می آید) خب خب نفر بعدی کسی نیست جز، محمد رضوانی!
-نظری ندارم! والا

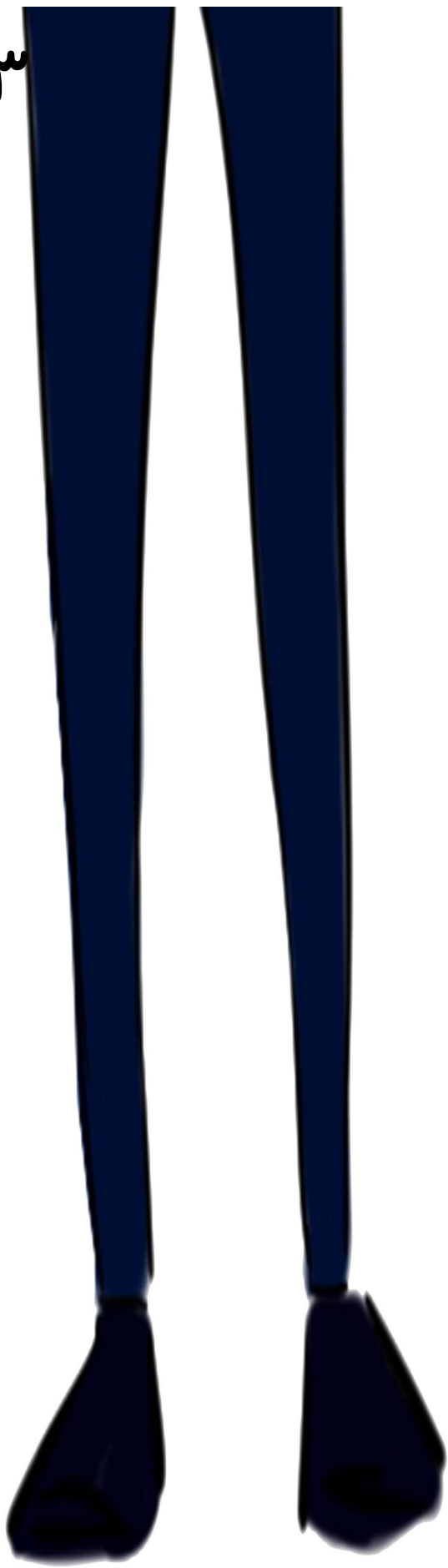
دکتر محمدی و آقای سبحان الهی؟
-دکتر محمدی آدم خوبی هستند اما کاشکی مقاوم تر بودند و موضعشون اون چیزی که پیش دانشجو هست پیش مسئولین هم همون بود و بلعکس. آقای دکتر سبحان الهی مدیر خوبی بودند اما به نظر من دانشگاهی به اون معنا نبودند. چون دانشگاه باید با مشورت همه اداره بشه. یعنی دانشجو و اساتید با رئیس دانشگاه مثل یک خانواده تصمیم بگیرند ایشون بیشتر نگاه از بالا داشتند یعنی بیشتر نگاه یک فرماندار یا استاندار داشتند و دانشگاهی نگاه نمی کردند اما من برایشون احترام زیادی قائلم و میدونم که خیلی وقت ها به خاطر بچه ها ایستادگی هم کردند و متاسفم از اینکه دیگه رئیس نیستند. کاشکی که همچنان بودند.

ممنون از اینکه همه رو در یک کلمه توصیف کردی. سوال ها رو کمی خصوصی تر میکنم. معمولا کت و شلوارها رو از کجا می خری؟
(بعد از خنده ی فراوان و پاک کردن اشک چشم هایش جواب میدهد).هاکوپیان و یک مغازه در ورامین که خیاطش دیگه اندازه های منو میدونه.

بلند قد بودن تو خانوادتون ارثیه؟
-تقریبا کسی هم قد من نیست اما عموما بلندیم.

نظرت راجع به شوآف بازی چیه؟ (نفس عمیق میکشد و دستهایش را در هوا تکان میدهد) والا من درباره ی این نمی خوام زیاد حرف بزنم و اگه واقعا کسی قضاوتش اینه اشکالی نداره. من یاد گرفتم که زمانمو برای جواب دادن به باقی لزوما نذارم اما من هیچ وقت...هیچ وقت...هیچ وقت...نیت چنین کاری رو نداشتم و نیازی هم بهش نداشتم یعنی در قیاس با جاهایی که کار میکنم و رفت و آمد میکنم خوارزمی خیلی کوچیکه و هیچی نیست! و چیزی هم ارزش به من نمیرسه که بخوام برایش شوآف بکنم! مثلا

درباره ی اینستاگرام من اینو میگن درباره ی تلگرام یا کانالی که دارم یا چیزای دیگه. مثلا میگن که طرف کتاب میذاره که بگه هاها من کتاب می خونم. اگه شما دوست دارید این طور فکر کنید من هیچ مشکلی باهاش ندارم و واقعا فرصت اینو که بخوام به همچین ایده مسخره ای فکر کنم ندارم. من چیزی میخونم و دوست دارم اونو با باقی به اشتراک بذارم و در موردش حرف بزنم و تنها جایی که فکر میکنم می تونم توش آزادانه حرف بزنم همین فضای مجازی هست که سر همین هم کلی تویخ شدم اما اصلا هم ارزش کوتاه نیام و فکر میکنم یک صفحه اینستاگرام که حدودا ۵ ساله دارم و در حد و اندازه خودم طبیعتا نشون میده کاری که کردم درست بوده و راه و ایده درستی رفتم و دنبال شوآف هم نبودم. در زمان انتخابات هم خیلی ها بهم میگفتند و میگفتند از این همه سفری که در کشور میکنه دنبال منفعت و شناخته شدن! الان یک سال گذشته اگه من مسئولیتی گرفتم یا به جایی رسیدم خیلی خوش حال



میشم یک نفر بیاد اینو بهم بگه . من اون کاری که لازمه و احساس کنم باید انجام بدم، انجام میدم. شوآف رو اتفاقا کسایی میکنن که همیشه این ادعا رو دارند اما خودشون همیشه برنامه میذارند، عکس خودشون رو بنر میکنند و مدام دنبال چیزهایی هستند که حالا من نمی خوام درباره اش صحبت بکنم. برای من اهمیتی نداره و مهم خودمم که میدونم همچین قصدی ندارم. (مرسی...آه)

چقدر دلت پر بود. پیشنهاد میکنم یک نفس عمیق بکش و راجع به موضوع این شماره ما یعنی سانسور، به عنوان یک علوم سیاسی دان صحبت کن. -در حالت کلی به عنوان یک طرفدار آزادی سانسور در هر حالتی و به هر شکلی محکومه و من معتقدم هیچ چیزی نباید سانسور بشه و جامعه خودش به صورت عقلانی تصمیم میگیره که چه چیزهایی قبول کنه و چه چیزهایی رو قبول نکنه این بحث خیلی فلسفی طولانی هست و کسایی هم که مخالف آزادی هستند سریع این موضوع رو به دو چیز ربط میدن. اول مردم رو با لولوخورخوره ای به نام عدم امنیت می ترسونن تا بگن اگر ما آزادی رو کامل به مردم ببخشیم امنیت بهم می خوره و دوم با حساس کردن مردم به مسائل دینی مذهبی سریع میگن آزادی یعنی بی بند و باری در حالیکه تجربه بشری و کشورهای که آزادی رو بر چیزهای دیگه ترجیح میدن اصلا این رو نشون نمیده و اینها بهتره پاسخگوی عمل کرد مفتضحانه ای باشند که در سه دهه ی گذشته کشور باهاش اداره شده و روز به روز داره

به طرف سقوط بیشتر میره. در کشور ما هم به هیچ عنوان آزادی بیان و آزادی رسانه ای وجود نداره و مرز های مشخصی وجود داره و اگر خبرنگاران یا دانشجویان حتی اوصولگرا یا اصلاح طلبان از یک حدودی بخوان عبور بکنند نظام سیاسی با اونها برخورد میکنه چون تحمل مخالف و منتقد و چه برسه به معترض که اصلا هیچی، نداره و این واقعا نشون دهنده ی ضعف مقبولیت و مشروعیت یک نظام سیاسی که اگر معتقد هست مردم کنارش هستند پس باید اجازه بده هر کس هر حرف و نظری که داره بزنه و فقط هم یک مرز برارش وجود داره، شما آزادید تا زمانی که آزادی شما به دیگران آسیب نزنه و حقوق کسی رو پایمال نکنه و مرز مهم دیگری که هست خشونتته. یعنی آزادی هر کاری کنی به شرط اونکه غیر خشونت آمیز باشه. وضعیت آزادی در کشور اصلا مناسب نیست. همه ی شاخص های بین المللی هم نشون میدن که ما در رده های آخر قرار داریم!

واقعا ممنون از توضیحات کامل و بجا. سوال ها رو کوتاه کنیم. لطفا برای اصطلاحاتی که میگم یک شخص رو مثال بزن. جمهوری خواه؟

-هانا آرنت

-دیکتاتور؟

-نهادهای غیرپاسخگو در کشورمان

-پوپولیسیم؟

-احمدی نژاد

-میدونستم. فاشیسم؟

-فیلم لاتاری!



ادامه دارد...

سمن زیدآبادی

داشتن با امیرعلی تا مامان اینا حواسشون نبود به کابینت خوراکی‌ها دستبرد می‌زدن که امیر علی‌هی با این جمله من حیث دارم من حیث دارم، تمرکزشو بهم می‌زد و درست همون موقع که نود درصد کار حل بود؛ مثل ریفوها بدو بدو رفت سمت دستشویی اما کار از کار گذشته بود و وقتی به در دستشویی رسید که «ریخت» و مامانش وقتی سر رسید که تنها کار مفیدی که تونست کنه این بود که صحنه ریختن ... امیرعلی روی ... رو سانسور کنه. کپل هر روز که بزرگ‌تر می‌شد بیشتر می‌فهمید که این سانسورا برای چیه ... مثلاً سانسور باریبی برای اینه که امیرعلی بزرگ شد بیاد کپلو با این هیکل بگیره یا سانسور خوراکی‌ها برای اینه که کپل، کپل‌تر از این نشه و امیرعلی بگیرش یا سانسور موهای زنان هموطن و عدم سانسور زنان اجنبی واسه این که امیرعلی... (حالا جدی چرا؟). اما امان از این سانسور تلگرام! در حالی که همه مردم ضد سانسورش رو نصب کردن، این هیچ رقمه تو کت کپل نمی‌رفت و با خودش فکر کرد که یعنی وجدانا نمی‌بینن که بعد این همه وقت هیچ هموطنی توی پیام رسانان وطنی نمی‌ره و همه عطش تلگرام رفتنشون بیشتر شده و به عده زیادی از جوونا بیکار شدن و خیلی کارای خیلیا لنگ موندن و ... تا این که یاد مصاحبه به شدت تأثیرگذار بیست و سی در مدت فیلترینگ قبلی و مستند فیلتر شدن تلگرام در مدت فیلترینگ فعلی افتاد و اشک توی چشماش حلقه زد و به یک‌باره متحول شد و تصمیم گرفت با خانم ایکس تماس بگیره که بیاد تو دانشگاهشون چادریش کنه و دروغ نگه و خاک وطن رو پاس بداره و در آینده هم با امیرعلی ازدواج کنه (حالا درسته این تصمیم رو از بدو تولدش داشت اما صد درصد فیلترینگ تلگرام مصمم‌ترش کرد).

وامانات پکا حیل

اولین بار وقتی به جای دامن کوتاه خوشگل باریش، مانتو تنش دید، با مفهوم سانسور آشنا شد؛ و وقتی خوب دقت کرد دید که سانسور توی زندگیش خیلی کاربرد داره ... از سانسور شدن کاکائوها و کیک و خوراکی‌ها توسط همه افراد گرفته تا موقعیت‌هایی که امیرعلی می‌خواد بره حیث کنه ...

اصولاً کپل به مسائل بی‌اهمیت زندگیش مثل ورزش و درس و مشق و اینا زیاد فکر نمی‌کرد، اما به مسائل مهم زندگیش بسیار... مثلاً چندین سال اون خاطره مسخره‌ای که مامانش یکی از پنج تا بستنی عروسکیشو داد به اون دختره دماغوی شیر برنجی رو یادش بود (بدون شک این دلیل قطع رابطه یهویی با اون دختر بیخود نبود) یا اون موقع که شکلاتش افتاد تو یه جایی و اومد بذاره تو دهنش که مامانش با بی‌رحمی تمام ازش گرفت یا اون روز که توی مهمونی عمه اینا کلتشو کرد توی کاسه سس که تهشو صفا بده و به سلاح سرد مامانش اصابت کرد... پدیده سانسور هم این روزها جزو مسائل مهم زندگیش شده بود و همش تو گیر و دار فکر کردن به سانسور و ساندیس و سوسیس بود و یه روز در همین حین فکر کردن بود که یاد اون روز افتاد که

سال هزار و چهارصد که مدرک ارشد را اخذ کرده و تصمیم گرفتم برای ادامه تحصیل در رشته روانشناسی به کشور آلمان بروم، اوضاع کشور خیلی خوب بود. اجازه بدهید چند مورد از خوبی‌های آن زمان را برایتان بگویم:

مثلاً یکی از موارد، آزادی بیان بود و هیچ زندانی سیاسی وجود نداشت به طوری که مردم هرج و مرج به وجود می‌آوردند ولی هیچ نیروی امنیتی با آن‌ها کار نداشت و مردم هرروز داوطلبانه جلوی زندان اوین صف می‌کشیدند و عاجزانه از مسئولین می‌خواستند که آن‌ها را زندانی کنند ولی از مردم اصرار و از مسئولین انکار...

یکی دیگر از موارد کاهش چشمگیر نرخ ارز و سکه بود به طوری که آن زمان هر یک ریال ایران پنج هزار دلار امریکا بود و قیمت سکه به نهصد هزار تومان رسیده بود.

سفر به

جوان‌ها اجرا می‌کرد و هر هفته یک خواننده را به مشهد می‌برد و کنسرت باشکوهی برای شادی جوانان برگزار می‌کرد.

همه موزه لوور رو می‌شناختند و درست تلفظ می‌کردند.

نمایندگان مجلس در صحن علنی گلایبی نمی‌خوردند و دنبال دختر خوشگل‌ها نبودند و فقط به مسئولیت خودشان می‌پرداختند. هیچ کودک آزاری و حیوان آزاری در کشور دیده نمی‌شد.

زن و مرد با حقوق برابر در صلح و آرامش کنار هم زندگی می‌کردند.

آمار طلاق از هر ده هزار ازدواج یکی بود. هیچ اجباری در حجاب و جود نداشت و زن و مرد بدون اینکه منقلب بشوند کنار هم در صلح و آرامش در ورزشگاه‌ها تیم مورد علاقه شان را تشویق می‌کردند. افسردگی و خودکشی ریشه‌کن شده بود و شادترین کشور جهان بودیم.

بگذریم، خلاصه که اوضاع خوبی بود، یعنی به قدری خوب که من فرار را بر قرار ترجیح دادم و برای ادامه تحصیل به کشور آلمان رفتم و تقریباً بعد از ده سال تحصیل در غربت و تحمل شرایط اسفبار و خفقان آلمان به میهن برگشتم که یک شب از صدا و سیما با من تماس گرفتند و برای حضور در یک برنامه کارشناسی از من دعوت کردند. من شب بعد راهی شدم و به

سمت سازمان صداوسیما حرکت کردم.

مسئولین امریکا مدام به ایران می‌آمدند و از رئیس جمهور ملت‌مسانه تقاضا می‌کردند که ایران از برجام بیرون نیاید تا وضعیت امریکا روز به روز از چیزی که بود اسفبارتر نشود.

نه تنها تلگرام از فیلتر در آمد بلکه توئیتر و ویجت و سایر پیام‌رسان‌ها آزاد شده بودند و هیچ سایت فیلتری وجود نداشت.

اقای علامه هد هد امام جماعت وقت مشهد انواع و اقسام برنامه‌ها را برای شادی و ارضای هیجان‌جویی

وقتی رسیدم یاد دوران دبیرستان خودم افتادم آخر همه آنجا مرد بودند، حتی یک زن هم دیده نمی‌شد. دلیل را که جویا شدم فهمیدم که به پیشنهاد حاج آقا قرابتی کلاً صداوسیما و رفت و آمد در سطح شهر شیفتی شده؛ به طوری که شیفت صبح مخصوص خانم‌ها و شیفت عصر مخصوص آقایون بود. خانم قمیشی، بازیگر معروف، هم در همین راستا ابراز خرسندی کرده بودند و پیام داده بودند که با این حرکت مسئولین ایشان دیگر حتی فکر انقلاب (منقلب شدن) هم به ذهنشان خطور نمی‌کند. خلاصه بعد از اینکه با تغییرات به خوبی آشنا شدم می‌خواستم بروم روی صحنه که سانسورچی جلوی مرا گرفت و در حالی که بانگ‌هایش بالا تا پایین من را برانداز می‌کرد، گفت: دماغت لامصب دماغت! دماغت خیلی قلمیه باید عمل کنی.

صدا و سیما

علیرضا جلالی

من را بردند زیر تیغ جراحی و خیلی سریع یک عدد خرطوم فیل جایگزین دماغم کردند طوری که دیگر جانی دپ هم با دیدنش تحریک نمی‌شد!

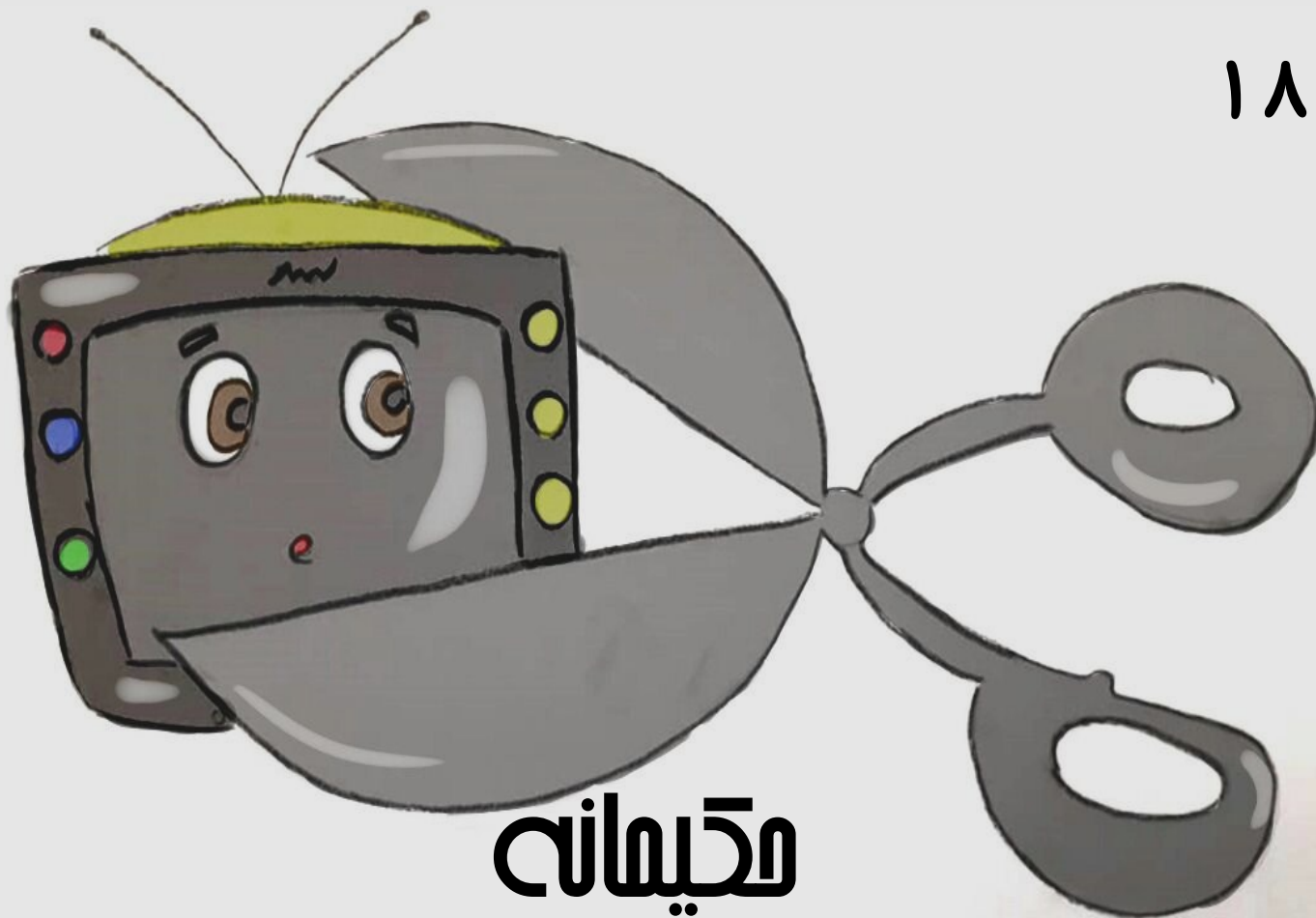
ماجرای دماغم که تمام شد یه نگاه به من کرد و گفت: چشمات لامصب چشمات! چشمات سگ داره مردم تحریک می‌شن باید سگشو بکشی.

خلاصه بعد از اینکه سگ چشمانم را کشتند و حلوایش را هم خوردیم به سیلیم گیر داد و گفت: سببيلات خوبه ولی از صدا تا محرک بدتره!

خواستم بتراشمش که مچم را گرفت و گفت: وایسا دلم سوخت یه پیشنهاد بهتر برات دارم برو اتاق گریم بگو یه من ریش برات بذارن.

رفتم و یک مشمت ریش و پشم نارنجی چسباندند زیر چانه و گلویم. من که دیدم اگر همینجور پیش برود از شدت تغییرات کلاً آدم دیگری می‌شوم یه پرس غذا با کافور فراوان برای آقای سانسورچی سفارش دادم؛ او هم غذا را خورد و درحالی‌که اوکی خاصی در چشم‌هایش موج می‌زد همان جا افتاد و به خواب رفت ولی از شانس بد من، شیفت آقایان تمام شده و نوبت شیفت خانم‌ها شده بود و قرار شد به خانه هایمان برویم و شب برای ضبط برنامه بیاییم.

من که دیدم همه چیز گل و بلبل شده همان روز بدون معطلی فرار را بر قرار ترجیح دادم و به سفر قطر کردم...



حکیمانه

علی حاج رضایی

روزی از ایام قدیم جمعی از مریدان زحمتکش صداوسیما نزد بزرگ حکیمان بلاد آمده و عرضه داشتند: ای حکیم هجمه ها از جوانب گوناگون بسیار است و فشار کار بسیار طاقت فرساست. چشمانمان از کاسه در آمد از بس به اعضاء و جوارح این و آن زل زدیم. از یک طرف به ما می گویند فیلم های بلاد کفر پخش کنید و از سوی دیگر تاکید دارند که نباید در فیلم هیچ رشته کوهی معلوم باشد. ما چه کنیم؟

حکیم لختی درنگ کرد سپس گفت: عزیزانم چشمتان به سلامت باد. این که کاری ندارد. در مواقع معمولی کمی هم رنگ لباس نسوان، رشته کوه را تار کنید. اگر دیدید وضعیت بسیار بغرنج است به کوزه و گلدان و لوستر و آباژور تمسک جوید.

مریدان دوباره عرضه داشتند: ای شیخ آخر این اجنبی ها شورش را در آوردند هرچه ما بالا می کشیم آن ها پایین می کشند. دیگر کوزه و آباژور جوابگو نیست باید از سایه بای سایه استفاده کنیم. حکیم از جا برخاست و فریاد زد: احسنت استفاده کنید فقط حواستان باشد که ساخت داخل باشد.

مریدان ادامه دادند: ای دانا مشکل دیگری نیز داریم. از وقتی ما تیم رُم را ارشاد کردیم و این تیم به نیمه نهایی رسید، همه تیم های جام جهانی از برزیل تا عربستان خواستار سانسور شدنشان هستند. البته کیروش هم فدراسیون را تهدید کرده اگر خودمان را سانسور نکنیم قهر می کند. وا حکیمان از همه این ها بدتر شریعتی است. نجم الدین شریعتی میان این همه مشکلات گیر داده تا او را نیز سانسور کنیم شاید فالورهایش زیاد گردد. ناگهان حکیم جامه های خود درید و عریان به هر طرف می دوید. مریدان فریاد کشیدند: تو را چه شده حکیم؟

حکیم گفت: خفه شید! شما سانسور کنید. شاید دوتا مرید جدید هم گیر ما اومد.

خیلی قدیم ترها!



آبجی جنی
بفرمایید آب
آبالو!

یکم قدیم ترها!



ای حیوون کثیفی که
ازت بدم میاد و بی
اجازه وارد خونه ام
شدی! بیا برای رضای
خدا این غذا رو بخور!

همین تازگیا!

خدا خیرشون بده
عروسم از طلاق
منصرف شد کمردرد
منم خوب شده!



پدرجان نظرتون
در مورد فیلترینگ
تلگرام چیه؟

در آینده:

بینندگان محترم طبق
آخرین تحقیقات
هرچه تاکنون در مورد
کشورهای دیگر دیده
و شنیده ایم دروغ
بوده و ایران تنها
کشور جهان میباشد و
بقیه همه ادم فضایی
اندا





علمی و آموزشی

- پزشکی و سلامت
- علوم پایه
- فناوری اطلاعات
- مراکز آموزشی
- کتابخانه ها و منابع علمی
- دانشنامه و لغتنامه
- علوم فنی و مهندسی
- علوم انسانی
- فضای و حقوق



خدمات اینترنتی

- مراکز داتلود و ابلود
- نرم افزار های موبایل
- خدمات سایت و وبلاگ
- میرمانی و نت دامنه
- طراحی و برنامه نویسی
- شبکه های اجتماعی
- ناآرهای گفتگو
- ایمییل و جت فارسی
- مونتورهای حسنجو



اجتماعی

- خانواده
- سبک زندگی
- کودک و نوجوان
- ورزش و جوانان
- بانوان
- عفاف و حجاب
- تغذیه و آشپزی
- جشنواره و نمایشگاه
- مؤسسات عام المنفعه



فرهنگی و مذهبی

- مراجع و علما
- معارف و منابع اسلامی
- قرآن
- سینما و هنر
- انقلاب اسلامی
- شهیدا و دفاع مقدس
- چندرسانه مذهبی
- ادبیات و شعر
- گردشگری و میراث فرهنگی



کار و سرمایه ایرانی

- بورس و سرمایه گذاری
- فروشگاه اینترنتی
- کامپیوتر و تلفن همراه
- تجارت و خدمات
- تبلیغات و بازاریابی ها
- اشتغال و کارآفرینی
- تولیدی و صنعتی
- صنایع خودرو
- حمل و نقل



تقریح و سرگرمی

- باریهای رایانه ای
- طنز و سرگرمی
- عکس های دیدنی
- کلیپ خنده دار
- داتلود فیلم و آهنگ
- عکس و خاطره
- پیامک
- اماکن تفریحی
- سینما و تئاتر



دولت الکترونیک

- خدمات فضای و نت
- خدمات انتظامی و راهداری
- آورزانیس و هلال احمر
- وزارتخانه ها و نهادهای حکومتی
- خدمات شهری
- خدمات خودرو
- بانکداری الکترونیک
- پرداخت قبوض
- بیمه و خدمات درمانی



خبر و رسانه

- پایگاههای خبری
- خبرگزاری های داخلی
- خبرگزاری های خارجی
- رادیو
- تلویزیون
- روزنامه ها و نشریات
- مجله و هفته نامه
- نشریات تخصصی
- بین الملل